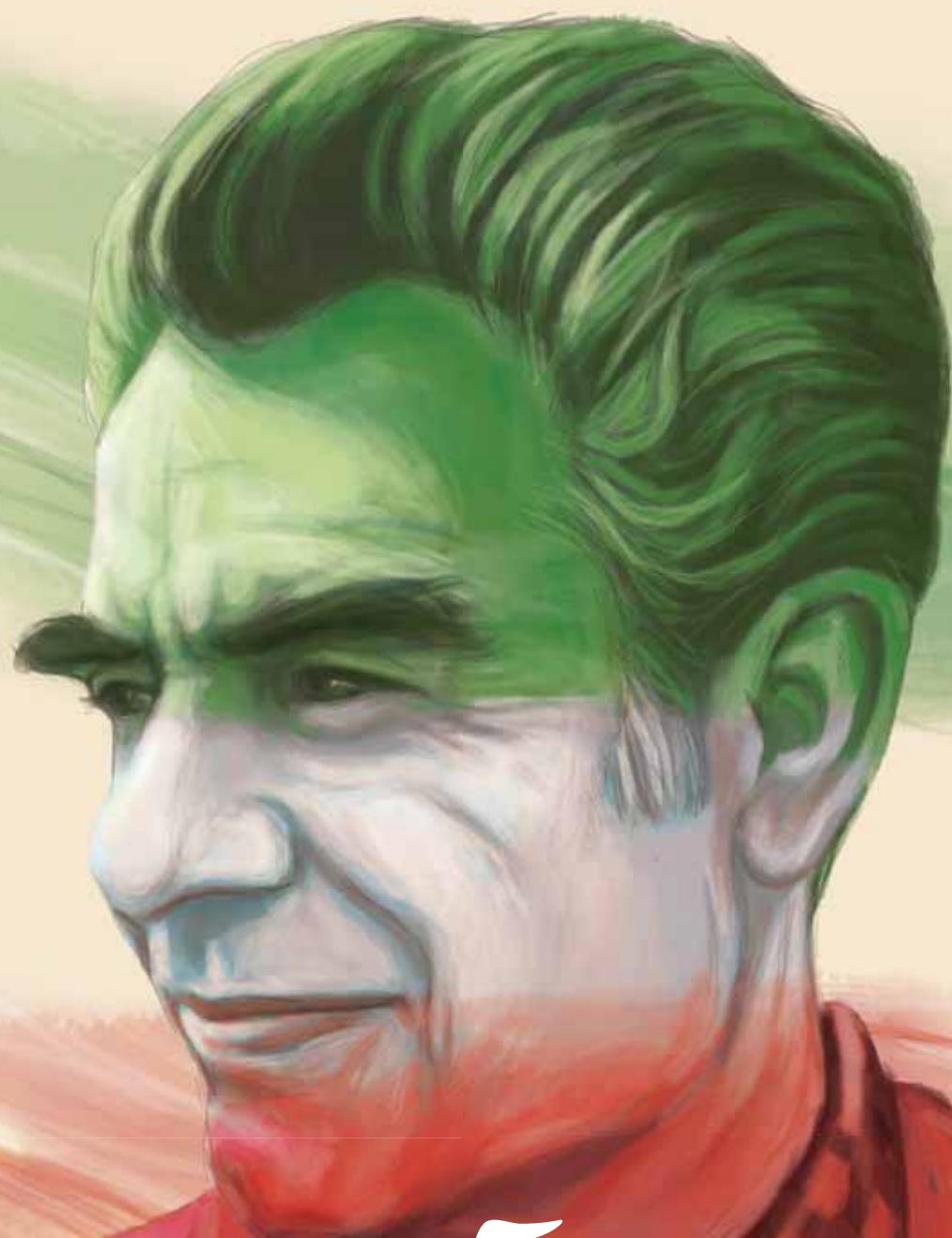




شکوه آموزش

پرونده‌ای برای دکتر غلامحسین شکوهی



کبری نیکوخوی منفرد
تصویر گر: میثم موسوی

شما شکوه

اشاره

در آبان ماه سال ۱۳۷۸ گفت‌وگویی با دکتر غلامحسین شکوهی توسط سرکار خانم کبری نیکوخوی منفرد انجام شد. که در همان سال، در شماره ۲ مجله رشد آموزش ابتدایی به چاپ رسید. به دلیل داشتن پندهای زیست معلمی، این گفت‌وگو را که حاوی این پیام اساسی است تقدیم خوانندگان رشد معلم می‌کنیم. معلمی چشمه‌ای است که روح را صفا می‌دهد و حیات را دوام.

هوشیار باز دانش آموز روستایی خودیاد می‌کرد، بغض در گلویش می‌نشست و صدایش را می‌شکست و به سادگی کودکان اشک خود را می‌سپرد.

غلامحسین شکوهی کیست؟

در چهارم تیرماه ۱۳۰۵ در قصبه خوسف در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی بیرجند متولد شد. تا کلاس چهارم ابتدایی را در همان روستا خواند. در آن سال‌های کودکی بیش از این برای خود نمی‌خواست. اما پدر که برای آخرین فرزند خانواده بیش از این می‌خواست، سال بعد غلامحسین یازده ساله را به بیرجند برد، اتفاقی برای او گرفت و اسمش را در مدرسه نوشت. غلامحسین از آن سال تا خردادماه ۱۳۲۳، دور از خانواده در بیرجند ماند و به تحصیل ادامه داد و در آن سال با هدف معلم شدن، تحصیلات متوسطه را در دانشسرای مقدماتی بیرجند به پایان رساند. در مهرماه همان سال کار خود را در دبستان روستای خوسف آغاز کرد. استاد می‌گوید: «ساعت‌های طولانی فراغت و بی‌کاری در روستا مرا به فکر واداشت تا دست به کاری بزنم.

«بسیار گشتم تا سرانجام کسی را یافتم که عربی می‌دانست. آن‌قدر که او عربی می‌دانست، از او یاد گرفتم و بعد تمام کتاب‌های موجود در این زمینه را تهیه کرده و خواندم. دانستن زبان عربی بعداً در دانشگاه بسیار به کارم آمد.»

سال بعد برای ادامه تحصیل، دروس رشته ادبی را در همان روستا خواند و در امتحانات نهایی متفرقه شرکت کرد و دیپلم کامل متوسطه را اخذ کرد. وقتی خدمت وظیفه را می‌گذراند، به او پیشنهاد شد در مقام افسر در ارتش بماند و به خدمت دائم ادامه دهد. این پیشنهاد را، علی‌رغم توصیه دوستان و وابستگان، نپذیرفت و معلم باقی ماند.

در مهرماه ۱۳۳۲ در دانشسرای تهران ادامه تحصیل داد. با فروتنی می‌گوید: «دانستن زبان عربی سبب شد استادان مرا قوی‌تر از آنچه بودم باور کنند و این باور مرا وادار کرد تا بیشتر تلاش کنم که ضعف شکوهی

«ادامه مطلب را در صفحه ۲۰ بخوانید»

قدر و قیمت معلم

خداوند معلم است و پیامبران نیز هم. پس معلمی اوج مرتبت آدمی است. این مرتبت توفیقی است خداوندی و سعادت‌ی است که نصیب همگان نمی‌شود. بگذریم که در عصر ماشین و فضا و اقتصادهای وابسته به دلار و مارک و ... ریال، گاه ارزش آدم‌ها را به اعتبار بانکی آن‌ها می‌سنجند و در این عرصه، معلم که، چون خدا و چون پیامبران خدا، باید دارایی‌اش را به زکات دهد حتما دست خالی است. متأسفانه در کشور ما، با وجود پیشینه دیرپای فرهنگی آن، امروزه قدر و قیمت معلم آن نیست که باید باشد! معلم جماعت نه با سبلی، بلکه با عشق و ایثار و آبرو، چهره‌اش را سرخ نگه می‌دارد. خوشبختانه با وجود همه مشکلات و با وجود غربت ناحقی که معلم را فرا گرفته است و با وجود دریایی از کم و کاست‌ها و منزلتی که باید باشد و نیست، هنوز بسیاری از جوانانی که معلمی را انتخاب می‌کنند و بر عهد خود استوار می‌مانند و سرفرازانه به راه خود ادامه می‌دهند. اینان رهروان کسانی چون استاد غلامحسین شکوهی‌اند که خود از نوجوانی قدم در این راه گذاشت و با عهد استواری که با خود و خدای خود بست مراحل آموزگاری و معلمی و استادی را صادقانه و مخلصانه طی کرد تا جایی که امروز او را یکی از طلایه‌داران آموزش و پرورش کشور می‌شناسیم. استاد شکوهی سال‌های سال معلم معلمان بوده است. امروزه در سراسر کشور بی‌شمارند معلمانی که روزی دانشجوی «دکتر غلامحسین شکوهی» بوده‌اند، و بسیاری از استادانی که دانشجوی استاد بوده‌اند؛ ضمن اینکه تألیفات ایشان نیز آغازگر برنامه‌های جدید تعلیم و تربیت و روش‌های تدریس در کشور است.

استاد از روستایی در اطراف بیرجند برآمد. معلمی را اوج تکامل و تعالی دید و به سوی آن پر گشود. معلمی را در همان روستا آغاز کرد و پس از پنجاه سال باز به کلاس‌های بیرجند بازگشت. وقتی توفیق یار شد و پای صحبت استاد نشستیم، به چشم خود، اعجاز معلمی را دیدیم. دیدیم که نیم‌قرن معلمی، او را نه رنجور و نه فرتوت، که با صفا و صیقلی کرده است. استاد به صفا و سادگی غریبی سخن می‌گفت و گاه به گاه چون از استاد خود دکتر

ادامه تحصیل
یک فضیلت
است؛ اما ادامه
تحصیل به قصد
خروج از این
دوره ابتدایی
اشتباه است

کی نیستید؟

x اساسی‌ترین هدف آموزش ابتدایی این است که نوآموز را به یادگیری علاقه‌مند کند. اولین شرط موفقیت مربیان، شناخت کودک در هر یک از مراحل رشد است. بنابراین، مهم‌ترین عامل در مجموعه تعلیم و تربیت، معلم یا برنامه نیست؛ بلکه شناخت مورد تربیت در هر موقعیت است.

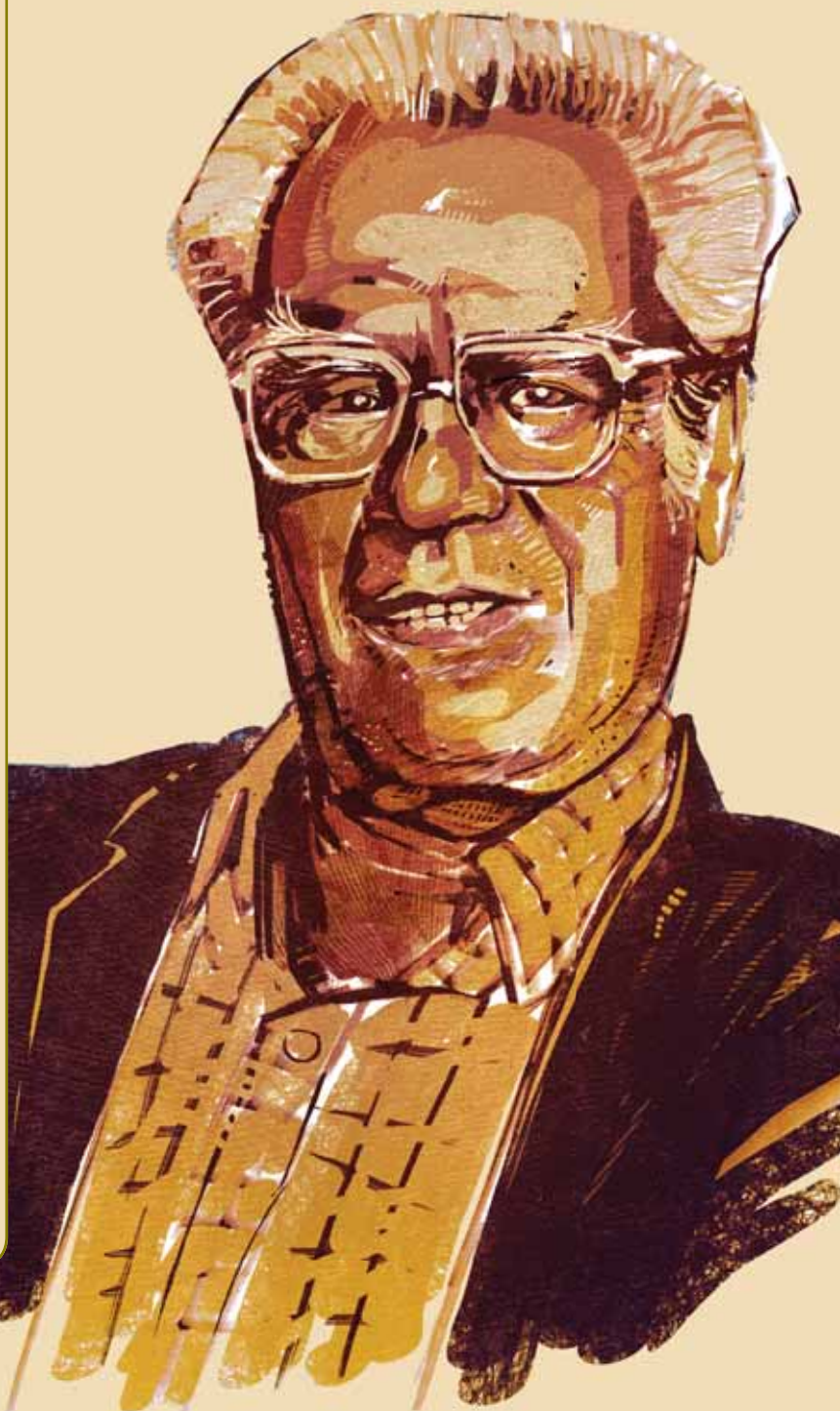
x وظیفه اصلی معلم و نظام آموزشی، انتقال معلومات به دانش‌آموز نیست. هم نظام آموزشی و هم معلم وظیفه دارند به دانش‌آموز کمک کند تا به یاری ابزارهایی که در خلقت او به وی اعطا شده است، معلومات مورد نیاز خود را شخصاً کسب کند. یادگیری به خودی خود لذت‌بخش است؛ مشروط بر اینکه محصول درگیری ذهن با واقعیت باشد.

معلم خوب کسی است که هر چه زودتر در مسیر یادگیری، دانش‌آموز را از خود بی‌نیاز کند. معلمان ما بسیار زحمت می‌کشند و برای رسیدن به اهداف آموزشی دانش‌آموزان را به دوش می‌گیرند به مقصد می‌رسانند. اما اگر به آن‌ها راه رفتن بیاموزند، چون جوان‌تر هستند، چه بسا که از معلم پیشی بگیرند.

x امتحان ابزار ارزشیابی از کار معلم است که اجازه می‌دهد بدانیم معلم و برنامه تا چه اندازه به اهداف دست یافته‌اند. اگر دانش‌آموز موفق نبود، به این معنی است که معلم موفق نیست و حال آنکه ما همواره امتحان را برای ارزشیابی از دانش‌آموز به کار می‌بریم و این تصور غلطی است.

x افراد بزرگ‌سال، قادرند روزانه هشت ساعت کار مفید انجام بدهند. توقع بی‌جایی است که از نوآموز دبستانی انتظار داشته باشیم روزانه پنج تا شش ساعت به‌طور فشرده در مدرسه و چند ساعت برای انجام دادن تکلیف در منزل کار کند. مانعی ندارد بچه‌ها در منزل در مورد آنچه که در مدرسه کسب کرده‌اند، در خانه نیز فعالیتی داشته باشند؛ اما فعالیت باید آن‌قدر خوشایند باشد که از روی شوق آن کار را انجام دهند.

x یکی از صاحب‌نظران می‌گوید: وظیفه معلم تصحیح تکلیف و شمارش اشتباهات دانش‌آموز نیست؛ بلکه وظیفه اصلی معلم این است که ببیند چگونه کودک به جواب نادرست رسیده است!



رونشود!» به هر دلیل تلاش او به ثمر نشست و در تیرماه سال ۱۳۳۶ با رتبه اول به دریافت درجه لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی نائل آمد.

در تابستان همان سال با خانم «صغری سره»، هم کلاس خود، ازدواج کرد و در آذرماه در گروه دانشجویان رتبه اول برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام شد. تا سال ۱۳۴۲ در ژنو تا اخذ درجه دکتری علوم تربیتی به تحصیل ادامه داد و خانم سره نیز تا درجه کارشناسی ارشد در تعلیم و تربیت کودکان استثنایی تحصیل کرد.

این زوج خوشبخت در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشتند و شکوهی با سمت کارشناس اداره کل مطالعات و برنامه ها و رئیس اداره تحقیق و ارزشیابی در وزارت آموزش و پرورش کار خود را آغاز کرد و در بهمن ۱۳۴۶ به دانشگاه تهران منتقل شد و در زمینه علوم تربیتی به تربیت متخصص و معلمان پرداخت. بعد از انقلاب در کابینه دولت موقت، با عنوان وزیر آموزش و پرورش مصدر خدمات آموزشی شد، اما چون این کار را مطابق آمال و آرزوهای خود نیافت آن را پس از شش ماه رها کرد و به دانشگاه در میان دانشجویان بازگشت. در سال ۱۳۷۲ خستگی ریه ها، هوای شهر بیرجند و دیار کودکی را به یاد استاد آورد و از مهرماه ۱۳۷۲ از دانشگاه تهران به دانشکده ادبیات و علوم انسانی بیرجند منتقل شد و به خدمت ادامه داد.

در خانه کوچک استاد سه فرزند، یک دختر و دو پسر، به عرصه ظهور رسیده اند و هر سه تا درجه عالی مهندسی تحصیل کرده اند. اما در خانه بزرگ وطن استاد، کسی از شمار تربیت یافتگان محضر استاد مطلع نیست. آن ها بی شمارند؛

گفت و شنیدی با استاد

استاد! با تشکر از فرصتی که به ما دادید، بفرمایید شغل معلمی را آگاهانه انتخاب کردید یا اتفاقاً معلم شدید؟

بنده معلمی را آگاهانه و با دقت و علاقه انتخاب کردم. من بچه روستا هستم. در کودکی، در نظر من معلم بزرگ ترین شخصیت اجتماعی محسوب می شد. امروزه زمان خیلی عوض شده است و متأسفانه معلمی و شغل معلمی، عزت و اعتبار لازم را ندارد و این به دلیل مسائل اقتصادی است. اما در آن زمان مردم کم توقع تر بودند و بهتر و ساده تر زندگی می کردند.

چند سال است تدریس می کنید و احساساتان در این مورد چیست؟

دقیقاً پنجاه و چهار سال است که تدریس می کنم و همیشه از تدریس و کار معلمی لذت برده ام و راضی

بوده ام. در تمام این سال ها، حتی یک بار هم احساس پشیمانی نکردم. در هر شرایطی شغل معلمی را بر تمام مشاغل ترجیح داده ام و اگر بر فرض محال به جوانی برگردم، باز معلم می شوم.

دلیل این عشق و علاقه و مداومت آن را در چه می دانید؟

دلیل اصلی این است که از همان روزهای آغاز به کار در روستا، در ردیف موفق ترین معلمان بودم. طی چند سال تدریس در کلاس های چندپایه، شاگردانم از موفق ترین و ممتازترین شاگردان بودند و در تمام آن سال ها، کلاس های چندپایه من صددرصد قبولی می داد. به طوری که شرایط کار و موفقیت کلاس من گاه سبب رشک و حسد سایر همکارانم در منطقه می شد. موفقیت در کار موجب دل گرمی آدم و رشد او می شود و هم چنین باعث می شود علاقه او باقی بماند و بیشتر شود.

از آن روزهای تدریس در روستا خاطره ای دارید؟
تمامش خاطره است. اما مهم ترین نتیجه تدریس در روستا و آن کلاس های چند پایه این بود که با کار و تلاش و رفع کمبودها و بهتر کردن روش های آموزش، در همان زمان دریافتم که به طور ذاتی توانایی هایی در این زمینه دارم و برخی چیزهایی را هم که نمی دانم، می توانم با کمی دقت از خود بچه ها یاد بگیرم که چه روشی را به کار بندم تا ثمربخش باشد. نتایج همین تجربه ها و آگاهی از مسائل بود که وقتی خواستم در دانشگاه ژنو پایان نامه خود را بنویسم، آن را درباره «روش آموزش مقدمات ریاضی» نوشتم که با استقبال بسیار هیئت داوران روبه رو شد. در بازگشت به ایران نیز با توجه به همین تجربه های آموزش در روستا و نتایج پایان نامه و مطالعات دانشگاهی ام، کتاب روش تدریس در حساب و هندسه در دوره ابتدایی را نوشتم و مورد استقبال بسیار معلمان قرار گرفت.

شما کار معلمی را از روستا و کلاس های چند پایه ابتدایی شروع کرده اید. لطفاً نظراتان را درباره اهمیت کار معلمان این دوره بفرمایید؟

ابتدا باید بگویم که در آموزش و پرورش، سلسله مراتب وجود ندارد. شاید در دیگر ابعاد اجتماع یا وزارت خانه ها، کاری اهمیت بیشتری داشته باشد، اما آموزش و پرورش تنها وزارت خانه ای است که در آن از نظر کیفی سلسله مراتب وجود ندارد؛ زیرا اصلاً نمی توان گفت و این طور هم نیست که فکر کنیم دبیرستان از دبستان یا دانشگاه از دبیرستان مهم تر است. در تمام این دوره ها کار معلم تعلیم و تربیت است و سروکار او با انسان است و انسان

در تمام دوره‌های زندگی‌اش مهم و محترم است. اینکه بعضی از معلمان دوره ابتدایی ادامه تحصیل می‌دهند تا به دیگر دوره‌ها بروند، نشان می‌دهد که بزرگی و حقیقت کار خود را درک نکرده‌اند. فقط مهم این است که در هر جا که هستیم، کار خود را به نحو احسن انجام دهیم.

چه توصیه‌ای برای این همکاران ما دارید؟

توصیه من به معلمان ابتدایی این است که حتماً ادامه تحصیل بدهند. ادامه تحصیل یک فضیلت است؛ اما ادامه تحصیل به قصد خروج از این دوره اشتباه است. اگر کسی معلم خوب و موفقی در دوره ابتدایی باشد، نباید سعی کند به دبیرستان برود و یک دبیر ناموفق شود. در اوایل خدمت، چنین تجربه‌ای برای من پیش آمد. پس از ادامه تحصیل مسئولان منطقه مرا، که معلم موفقی بودم، به دبیرستان منتقل کردند و یک سال با عنوان دبیر تدریس کردم. اما خودم متوجه شدم که اگر در سمت آموزگاری ادامه خدمت دهم، بهترین آموزگار خواهم بود. ولی در کار دبیری کارآمد نبودم و این برای من رنج‌آور بود و تجربه‌ای به دست آوردم که اگر آموزگار خوبی باشم، خیلی خیلی بهتر از این است که دبیر یا حتی استاد دانشگاه ضعیفی باشم.

ویژگی بارز آموزش ابتدایی را در چه می‌دانید؟

ویژگی آموزش ابتدایی از لحاظ ساختار دارای دو اصل است: اول آنکه این دوره برای اولین بار به طور رسمی موجبات تماس آدمی را با یادگیری رسمی فراهم می‌کند. چگونگی این اولین برخورد بین آموزش رسمی و یادگیری، در تمام دوران زندگی تأثیرگذار است. بنابراین هر چه این برخورد با آموزش رسمی بهتر انجام شود، اثر بهتری در زندگی آینده آموزش‌گیرنده خواهد داشت. در واقع، دوره آموزش ابتدایی است که سرنوشت و بینش ما را نسبت به فراگیری و یادگیری پایه‌گذاری می‌کند. دوم اینکه آموزش ابتدایی زندگی کردن را می‌آموزد، در حالی که دوره‌های آموزش متوسطه و آموزش عالی، تخصص و امرار معاش را می‌آموزند. بنابراین، آموزش ابتدایی شرکت در جامعه، زندگی گروهی و اصول زندگی اجتماعی را می‌آموزد.

با توجه به تجربیات شما در آموزش ابتدایی،

برای رشد و بهتر شدن آن چه توصیه‌ای می‌کنید؟ در تاریخ آموزش ابتدایی کشور ما، خوشبختانه از نیمه اول دهه ۴۰ تحول چشمگیری در این دوره به عمل آمد و ادامه پیدا کرد و ما را در امر آموزش ابتدایی بسیار غنی کرد. شخصاً از پیشرفت‌ها و تحولات این دوره راضی هستم و امیدوارم برای دوره‌های راهنمایی و متوسطه نیز همین

دگرگونی‌ها صورت پذیرد. اما رمز رشد و بهتر شدن آن را در تربیت معلم می‌دانم؛ تربیت معلم باید تقویت شود و نباید تربیت معلم را تنها به مرحله قبل از استخدام محدود کنیم. این تربیت تا آخرین سال‌های خدمت باید ادامه پیدا کند.

اگر قرار باشد برای آموزش در دوره ابتدایی معلم انتخاب کنید، چه کسانی را با چه ویژگی‌هایی انتخاب می‌کنید؟

کسی که می‌خواهد در این دوره کار کند، اولاً باید به کودک علاقه‌مند باشد و در درجه دوم باید معلمی را دوست داشته باشد و شغل معلمی او را اقبال کند. این شرط برای ورود به کار کافی است و بعد که داوطلب، رسم و راه کار و دانش لازم را فرا گرفت، علاقه و داشتن تخصص موجب می‌شود که موفق شود و علاقه او به کارش بیشتر شود. اما نکته‌ای در زمینه استخدام و تربیت معلم قابل توجه است؛ در حال حاضر جوان‌ها در شهرهای بزرگ به کار معلمی گرایش ندارند و اگر از یک شهر بزرگ، مثل تهران، معلم بگیریم و آن‌ها را برای روستاها تربیت کنیم، اساساً از این معلمان بهره خوبی نخواهیم برد. زیرا این افراد به دلیل نشناختن فرهنگ بومی مناطقی که اعزام می‌شوند، موفق نمی‌شوند. در این میانه، هم معلم و هم دانش‌آموز آسیب می‌بینند و سرمایه تعلیم و تربیت به هدر می‌رود. بنابراین، باید برای هر منطقه افرادی از همان منطقه را انتخاب کنیم که به کودک و کار معلمی علاقه داشته باشند. آن‌گاه در مراکز آموزش لازم را به آن‌ها بدهیم و به همان مناطق خودشان اعزام کنیم. این افراد چون با فرهنگ بومی منطقه آشنا هستند، علاقه هم دارند و آموزش هم دیده‌اند، به سطحی از بازدهی می‌رسند که اغلب فراتر از حد تصور ماست.

به گروهی که در حال حاضر معلم هستند، برای موفقیت بیشتر چه توصیه‌ای دارید؟

معلمی یک حرفه تخصصی است و هم آسان است هم سخت. اگر اصول آن را بلد باشید، آسان است و اگر ندانید، سخت است. مسئله اساسی این است که معلم ابتدایی باید دانش‌آموز را بشناسد. نشناختن کودک مشکل‌آفرین است. معلم باید ویژگیهای عمومی کودکان در این دوره و سنین و تفاوت‌های ویژه هر کودک را بشناسد در غیر این صورت باعث بیماری شخصیت کودک و مرگ استعدادها می‌شود و به جای فراهم آوردن موجبات موفقیت کودک، شرایط از دست رفتن اعتمادبه‌نفس و تزلزل او را در جامعه فراهم می‌آورد.

معلمان از چه راه یا راه‌هایی می‌توانند درباره دانش‌آموزان شناخت لازم را پیدا کنند؟

اگر کسی معلم خوب و موفقی در دوره ابتدایی باشد، نباید سعی کند به دبیرستان برود و یک دبیر ناموفق شود

روستایی شما یاد کنیم. آیا از آن‌ها خبری دارید؟ کدام یک از دانش‌آموزان یا دانشجویان شما از چهره‌های شاخص کشور هستند؟

شخصاً اطلاع دقیقی ندارم؛ بسیاری از دانشجویان من امروز همکار و استاد من هستند. امیدوارم در روزهای خدمت منشأ خیر بوده باشیم. بد نیست اینجا از خاطره‌ای یاد کنم. چند سال پیش گذرم به روستایی افتاد که در آنجا درس داده بودم. مرد میان‌سالی سوار بر الاغ از دور می‌آمد. به من که رسید پیاده شد و به نام مرا صدا زد و گفت: «شما آقای شکوهی نیستید؟» گفتم: «هستم». با شادی مرا در آغوش کشید و بوسید و نشانی داد که کدام شاگرد من بوده است. بعد در حالی که اشک در چشمش حلقه زده بود (از یادآوری آن لحظه چشم استاد نیز به اشک نشست)، مرا بوسید و گفت: «آقای شکوهی یادت هست می‌گفتی مهم نیست شغل آدم چه باشد؟ مهم این است که آن کار خلاف نباشد و کاری را که داری خیلی خوب انجام بدهی؟ من آن حرف شما به یادم است و سعی کردم کشاورز خوب و درست‌کاری باشم. این مهم است که آدم اثرگذار باشد و اثرش برای همیشه حفظ شود.»

چه توصیه‌ای برای برنامه‌ریزان آموزشی دارید و حد مشارکت و توقع معلمان را در مشارکت در برنامه‌ها، تاجه‌میزان می‌دانید؟

من کوچک‌تر از آن هستم که بخواهم به کارشناسان و استادان توصیه‌ای بکنم. آن‌ها به‌خوبی از مسائل آگاه‌اند. بعضی‌ها به حجم برنامه‌ها، به‌خصوص در دوره ابتدایی، ایراد می‌گیرند، اما خوب است دانش‌آموزان همه چیز را بدانند و این پیش‌بینی شود. برنامه‌ها نباید محدود شود. ولی اجرای برنامه‌ها باید با استعداد و توان بچه‌ها هماهنگ باشد. توقع اینکه همه معلمان ابتدایی بتوانند در برنامه‌ریزی آموزشی شرکت کنند، ناصواب و غیرممکن است؛ ولی اگر بتوان شوراهای فعال کرد، امید این هست که نتیجه قابل توجهی به دست آید.

با تشکر از این همه حوصله و محبت، تقاضا داریم به عنوان حسن ختام عبارتی یا به قولی نصیحتی خطاب به جامعه آموزش ابتدایی بفرمایید

از حاصل تحصیلات و مطالعات و تجربه‌های خود به این عقیده رسیده‌ام که: بشر برای رشد خود حدی ندارد و عاملی که این رشد را تسریع می‌کند، تعلیم و تربیت است. هیچ عاملی به اندازه تعلیم و تربیت در سرنوشت ملت‌ها اثرگذار نیست.

شناخت کودک از دو قسمت تشکیل یافته است. یک قسمت آن را علم روان‌شناسی فراهم می‌آورد و به ما می‌دهد که باید در برنامه‌های تربیت معلم گنجانده شود و دانش و آموزش لازم به معلمان داده شود. عامل دیگر شناخت، خود کودکان هستند. اگر معلمان باعلاقه و دقت رفتارها و گفته‌های بچه‌ها را مورد مشاهده قرار دهند و واکنش‌های آن‌ها را تفسیر کنند، به شناخت صحیح و لازم از کودک می‌رسند و راه‌های برخورد مناسب با آنان را می‌یابند. خانم «مونه‌سوری»، مربی بزرگی که تمام عمر با کودکان خردسال به سر برده است، در کتاب خود می‌نویسد:

«ما اصول تعلیم و تربیت خردسالان را از خردسالان آموختیم»

ثبت مشاهدات و تبادل تجربه‌ها باهم تا چه اندازه مؤثر است؟

در جهت رسیدن به همین شناخت و تکمیل همین دو راهی که عرض کردم، یعنی مطالعه در روان‌شناسی و مشاهده در رفتار کودکان، مطالعه زندگی‌نامه، نظریات و شیوه کار مربیان بزرگ بسیار مؤثر است. آن‌ها عملاً همین راه‌ها را رفته‌اند، در رفتار کودکان دقت کرده‌اند و بعد تجربه خود را نوشته‌اند و لذا به درستی می‌گویند که در محیط مدرسه در برخورد با فلان مسئله چه کنیم بهتر است. این است که توصیه می‌کنم معلمان این قبیل آثار را بسیار مطالعه کنند. من به دلیل همین ضرورتی که احساس می‌کردم، کتابی در این زمینه نوشتم که دانشگاه تهران چاپ کرده است. نام این کتاب «مربیان بزرگ» است که آرا و تجربه‌های مربیان و معلمان بزرگ جهان را در بردارد. این خوب است که معلمان مشاهدات و تجربه‌های خود را ثبت کنند و با یکدیگر در میان بگذارند. یکی از عواملی که به اندازه مطالعه مؤثر است، آشنایی با یکدیگر است در حالی که امروزه معلمان از روش‌ها و تجربه‌های مثبت و مطلوب همکاران خود آگاه نمی‌شوند و این از نقایص کار ماست. باید امکاناتی برای تبادل این تجربه‌ها فراهم آید.

به نظر شما این امکان چگونه باید فراهم شود؟ آیا ما می‌توانیم نقشی در این کار داشته باشیم؟ به نظرم همین نشریات آموزشی مثل مجله شما بسیار مؤثرند و واقعاً انتشار چنین مجله‌ای ضرورت داشت. شما می‌توانید قسمتی از صفحات مجله را به طرح تجربه‌ها و نظریه‌های افراد و معلمان اختصاص بدهید تا دیگر معلمان و آن‌هایی که مشکلات مشابهی دارند به‌رهم‌گیرند.

در لحظه‌های پایانی این جلسه، از دانش‌آموزان

یکی از عواملی که به اندازه مطالعه مؤثر است، آشنایی با یکدیگر است در حالی که امروزه معلمان از روش‌ها و تجربه‌های مثبت و مطلوب همکاران خود آگاه نمی‌شوند



دکتر شکوهی «یک تجربه زیسته»

جعفر ربانی

دکتر محمدرضا نیستانی عضو هیئت علمی دانشگاه علوم تربیتی و روان‌شناسی در دانشگاه اصفهان است. با ایشان از طریق کتاب کوتاه اما پرمایه «کلاسی از جنس واقعه» آشنا شدیم که روایت‌کننده تجربه‌های زیسته او از کلاس‌های درس دکتر غلامحسین شکوهی در دانشگاه بیرجند است. همین آشنایی موجب شد در یکی از روزهای شهریور ماه عزم سفر کنیم و در خانه معلم اصفهان گفت‌وگویی را با دکتر نیستانی بر محور شخصیت دکتر شکوهی انجام دهیم که البته به موارد و مباحث دیگری نیز کشیده شد. با تشکر از دکتر نیستانی که دعوت ما را قبول کردند از آقایان محبت‌الله همتی و جعفر ربانی کارشناسان دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی نیز که در نشست حضور یافتند تشکر می‌کنیم و شما را به مطالعه این گفت‌وگو دعوت می‌نماییم.

سر دبیر

آقای دکتر نیستانی اطلاع دارید که قرار است در زمستان امسال، احتمالاً دی ماه، در شهر بیرجند - جایی که شما دوره کارشناسی تان را گذراندید - مراسم بزرگداشتی برای استاد دکتر غلامحسین شکوهی برگزار شود. با توجه به اینکه شما کتاب «کلاسی از جنس واقعه» را بر محور تجربه حضور خود در درس‌های دکتر شکوهی نوشته‌اید مناسب دیدیم با جناب عالی گفت‌وگویی درباره شخصیت و کار دکتر شکوهی داشته باشیم. اولین سؤالی که با خواندن کتاب شما برایم پیش آمد این بود که چرا در این اثر، شما به جز دکتر شکوهی از دیگر استادان و معلمان خود صحبت نکرده‌اید؛ خواهش می‌کنم صحبت را از همین جا شروع کنیم.

○ من هم از شما تشکر می‌کنم که تشریف آوردید. بله، درست می‌فرمایید من از هم اول قصدم این بود که در این کتاب به جز

دکتر شکوهی خاطره‌گویی را در خدمت تعلیم و تربیت به کار می‌گرفت و من همین روش را در نوشتن کتاب



دکتر شکوهی، از کسی سخنی به میان نیاورم. دلایل این است که می‌خواستیم سخن از دیگران به‌ویژه نقد اصحاب دانش را در کتاب دیگرم که در دست چاپ است با عنوان «ما در باران خواهیم ماند» مطرح نمایم. عنوان فرعی کتاب را هم گذاشته‌ام: «نقد حال اصحاب دانش». آنجا هم همین سبک روایتی را دارم اما با روشی متفاوت که خودم به آن می‌گویم «تبارشناسی تجربه زیسته»؛ به این طریق که از دوران کودکی خود یعنی از دبستان، راهنمایی و سپس دبیرستان تجربه‌های زیسته خودم را تجزیه و تحلیل می‌کنم تا دوره‌های دانشگاه، تا مرحله دکترای و حتی بعد از آن. این نوع تبارشناسی را می‌توان نوعی روایت‌گری تاریخ زندگی شخصی و بیان تجارب منحصر به فرد آدمی از نگاه انسان‌های درگیر در زندگی روزمره نیز به حساب آورد. این گونه بررسی و موردکاوی زندگی شخصی علاوه بر گشایش افق اندیشه و امکان وجودی ما نسبت به کنش‌گران اجتماعی، برای مورخین، در آینده نیز می‌تواند بسیار راهگشا باشد، زیرا در آینده بررسی و مطالعه دقیق آنچه که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، کاری بس دشوار خواهد بود. ما آنچه را که آیندگان می‌باید در تیرگی ملاحظه کنند، امروز در تبارشناسی شخصی و عمومی زندگی می‌توانیم به روشنی آشکار کنیم. از این طریق می‌توانیم آگاهانه، راه‌پای پیچ و خم تاریخ‌نگاری درباره بازیگران عرصه معرفت را هموار سازیم. این گونه واکاوی و اندیشیدن همچنین ممکن است افق‌های جدیدی از آینده را بر روی ما بگشاید.

۶ شما در کتاب جدیدتان، اصحاب دانش را از چه دیدگاهی نقد می‌کنید؟

○ من در کتاب دوم برخلاف کتاب «کلاسی از جنس واقعه» وارد مباحث جدی‌تر و عمیق‌تری شده‌ام و البته اشاراتی هم به دکتر شکوهی دارم. در کتاب اول، در مورد آدم شناخته‌شده‌ای حرف می‌زنم که کمتر می‌شود در معلمی‌اش نکته منفی پیدا کرد، اما در کتاب دوم، شدیداً نامعلم‌ها و نالاستادها را نقد کرده‌ام و دکتر شکوهی در میان آن‌ها جا ندارد. در کتاب جدید، می‌کوشم کنش‌ها و تجارب و اندیشه‌های آزموده خود را درباره تمامی معلمان و استادان گذشته خود به میدان آورم تا تجارب درست و معنادار در نشیب و فراز زندگی روزمره، فرسوده و فراموش نگردد. زیرا تجربه‌های ما به مانند حوضی است که پیوسته در آن آب جاری است و همواره سرریز می‌شود و ما ندانسته آن را هدر می‌دهیم؛ از این رو تبارشناسی یک زندگی به من کمک کرده است تا به گونه‌ای دقیق، تجربه‌های گذشته خویش را واکاوی نمایم و از آن برای شناخت بهتر محیط خود بهره گیرم.

بنابراین در کتاب ما در باران خواهیم ماند من، درست به مانند یک جامعه‌شناس، به‌طور

پدیدارشناسانه تلاش می‌کنم تا با رخنه در لایه‌های گوناگون کنشگران حوزه علم و دانش به تحلیل کنش‌های مختلف آن‌ها در حوزه‌های بسیار متنوعی همچون رفتارهای آموزشی و پرورشی، روش‌های پژوهش و تدوین آثار، تمایلات اقتصادی و معیشتی، شیوه‌های گفت‌وگو و بیان اندیشه‌ها، و مجموعه فعالیت‌های آن‌ها بپردازم. برای نمونه درباره وضع نویسندگی در حوزه علوم انسانی به‌طور کلی و در حوزه علوم تربیتی، بالخصوص، صحبت می‌کنم که متأسفانه اصلاً خوب نیست. من آنچنان که در «خستین همایش سنجش علم» هم مطرح کردم که - البته بعضی‌ها خیلی خوششان نیامد - بهترین نویسندگان دانشگاهی ما جمع‌آوری کننده و مترجم اندیشه‌های دیگران هستند. افراد مفسر و آفرینش‌گر شاید به تعداد انگشتان یک دست هم نرسد.

۷ به نظر می‌رسد دکتر شکوهی نقطه عطفی در زندگی شما بوده است؟

○ صددرد. خیلی‌ها از من پرسیده‌اند که چرا اسم کتاب را گذاشته‌ام «کلاسی از جنس واقعه «چون، به نظر آن‌ها، این عنوان برای بعضی‌ها نامأنوس و نامفهوم است. باید بگویم دکتر شکوهی از معلم‌هایی بود که نمی‌شد شما در کلاس او حضور پیدا کنید و تأثیر نپذیرید و این را من «واقعه» نامیده‌ام. در حقیقت واقعه چیزی است که وقتی شما با آن روبه‌رو می‌شوید برای همیشه در ذهنتان می‌ماند. مثلاً دکتر شکوهی یک چیز دیگر هم به من آموخت. می‌دانید که من اهل خراسان شمالی هستم که محیط آن چند فرهنگه است، چون ترک دارد، فارس دارد، کرد دارد، البته کرد کرمانج. خود من، مادرم کرمانج است و پدرم ترک. پدر بزرگی داشتم که در زمان رضاشاه پلیس بوده. او قصه را طوری تعریف می‌کرد که محال بود جذب قصه‌گویی‌اش نشوید. مادرم هم همین خصوصیت را داشت. من بعداً فهمیدم که آن پدر بزرگ همین روش شکوهی را در قصه گفتن و خاطره گفتن به کار می‌برده. دکتر شکوهی خاطره‌گویی را در خدمت تعلیم و تربیت به کار می‌گرفت و من همین روش را در نوشتن کتاب «کلاسی از جنس واقعه» به کار گرفتم، یعنی خاطره‌گویی. دلیل موفقیتش هم شاید همین است.

۸ شما مشکلات امروز آموزش و پرورش را در چه می‌بینید؟

○ یکی از مشکلات ما این است که درس‌هایی که بچه‌ها می‌خوانند مبتنی بر واقعیت‌های زندگی‌شان نیست. معلم فیزیک درس می‌دهد بدون اینکه بداند این فیزیک را من کجا باید به کار بگیرم. همین‌طور همه ما درس‌های جغرافی را می‌گذرانیم اما با جغرافیا

**از شکوهی روش
تدریس یاد
گرفتم. فهمیدم
که معلم باید
هنرمند باشد؛ به
تمام معنا. اینکه
چه طور صحبت
کند، چه طور از
اعضای بدن خود
استفاده کند،
چه طور روایت
تعریف کند،
چه طور قصه
بگوید و ...**



مبانی تعلیم و تربیت، یا مبانی فلسفی تعلیم و تربیت و ... حالا من اسم نمی‌برم ولی ما استاد‌های خیلی خوبی داریم که از نظر نویسندگی و حتی مفهوم‌سازی جلوتر از دکتر شکوهی هستند اما از نظر معلمی ضعیف‌اند. چون معلمی یک چیز است و نویسندگی چیز دیگر. و شکوهی در معلمی خیلی خیلی برجسته بود.

۶ می‌دانید که دکتر شکوهی شاگرد دکتر محمدباقر هوشیار بوده آیا درباره هوشیار هم صحبتی می‌کرد؟

○ بله. از هوشیار خیلی تأثیر پذیرفته بود. می‌دانید که شکوهی لیسانس ادبیات فارسی داشت و قبل از هوشیار از استادان بزرگ دیگری تأثیر پذیرفته بود. مثلاً از ذبیح‌الله صفا یا جلال همایی. می‌گفت جلال همایی ادیب بزرگی بود اما در سطح عالی، فقیه هم بود. از دیگر استاد‌هایی هم که صحبت می‌کرد، پیازده بود. از دکتر محمد معین هم یاد می‌کرد البته می‌گفت زمانی که من در دانشگاه بودم دکتر معین جوان بود. همین‌جا من یک نکته‌ای را بگویم. یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های معلم‌های ما این است، و البته این ضعف بزرگ کلا در حوزه علوم انسانی است - که با ادبیات فارسی آشنا نیستند. درست است که ادبیات دانش ادبی است اما دانش تربیتی ما هم هست. دکتر شکوهی چون ادبیات خوانده بود این به او خیلی کمک می‌کرد در آموزش دادنش. مثلاً وقتی از هوشیار تعریف می‌کرد می‌گفت «هوشیار در کلاس درس، هنگامه می‌کرد». ببینید واژه «هنگامه» خیلی کلمه روشن و رسایی است. او واژه‌ها را خوب به کار می‌گرفت.

۶ شما کار نوشتن کلاسی از جنس واقعه را چگونه شروع کردید؟

○ من هیچ یادداشتی از دکتر شکوهی، بعد از بیست سال، نداشتم. اما پیوسته از او برای دیگران تعریف می‌کردم و روش‌های شکوهی را در برخورد با مسائل برایشان می‌گفتم تا اینکه یک روز دوست صمیمی خودم در دانشگاه اصفهان، دکتر محمد حسین حیدری، گفت: این‌ها را بنویس! در حالی که من قبلاً به این کار فکر نکرده بودم و تردید داشتم که آیا این قابلیت نوشتن دارد یا نه. حدود هفت‌ماه فکر می‌کردم که چگونه می‌شود این را نوشت. روشی هم نداشتم. وقتی هم که نوشتم و تمام شد با خود گفتم این چه روشی است که من نوشته‌ام؟ دیدم روش پدیدارشناسانه است؛ یعنی من در نهایت دیدم روش من «روش پدیدارشناسی تجربه خودیسته» است. این مانند این است که وقتی من می‌خواهم ببینم بچه‌هایی که سرطان دارند چه حس و حالی دارند می‌روم با آن‌ها حرف می‌زنم، یا آن‌ها زندگی می‌کنم و بعد حس آن‌ها را منتقل می‌کنم. به هر حال روش من این بود و

زندگی نمی‌کنیم. بعدها که بزرگ می‌شویم و جغرافی را تجربه می‌کنیم تازه می‌فهمیم جغرافی چه درس خوبی بوده و نمی‌دانستیم. تاریخ هم همین‌طور است. ویژگی دکتر شکوهی این بود که آموزش‌های خود را منطبق بر واقعیت‌های زندگی تدریس می‌کرد. به همین دلیل وقتی ایشان به بیرجند آمد، دانشجویان، به خصوص دانشجویان رشته‌های دبیری (مثلاً رشته شیمی و ...) که تا آن وقت به درس‌های تربیتی توجه نشان نمی‌دادند و نمی‌دانستند این درس‌ها به چه دردمان می‌خورد، به کلاس‌های دکتر شکوهی آمدند. دکتر شکوهی خاطرات ناب داشت که چون با نگاه‌های عمیق و آمیخته می‌شد؛ جذاب می‌شد و همین بچه‌ها را به کلاس او می‌کشاند. تعلیم و تربیت، درس زندگی است و تنها رشته‌ای است که همه می‌توانند آن را بخوانند و به آن نیاز دارند اما لازمه‌اش این است که مبتنی بر واقعیت‌های زندگی باشد.

۶ آیا شما خودتان اکنون مثل دکتر شکوهی کار و تدریس می‌کنید؟

○ ببینید. زمانی که من دانشجوی دکتر شکوهی بودم ایشان ۷۱ سال داشت و خیلی باتجربه بود. در سال ۷۳ او بیشترین ابزارش «هنر تدریس» بود در حالی که من اکنون در دنیای زندگی می‌کنم که جوان‌تر از او هستم و باید به کارم تنوع دهم. مثلاً من در کلاس به بچه‌ها پروژه‌های سنگین می‌دهم و آن‌ها هم پی‌گیر پروژه‌ها می‌شوند، اما شکوهی در سنی بود که انتظار این کارها از او نمی‌رفت. من در کلاس دیالوگ کامل برقرار می‌کنم. یعنی مثلاً در درس سمینار، پانزده موضوع چالشی یا بچه‌ها پیدا می‌کنم که جواب مشخصی ندارد، مثلاً تربیت جنسی، و این‌ها را در کلاس به بحث می‌گذارم. من از شکوهی روش تدریس یاد گرفتم. فهمیدم که معلم باید هنرمند باشد؛ به تمام معنا. اینکه چه‌طور صحبت کند، چه‌طور از اعضای بدن خود استفاده کند، چه‌طور روایت تعریف کند، چه‌طور قصه بگوید و ... من چون از بچگی با سینما آشنایی دارم وقتی نگاه می‌کنم که ما در سینمای ایران دو سه تا هنرپیشه داریم که می‌توانستند مثل شکوهی نقش معلمی را بازی کنند. یکی از آن‌ها مثلاً عزت‌الله انتظامی است. به همین دلیل بود که در کلاس شکوهی محال بود حواس شما پرت بشود. شما حتماً فیلم عباس کیارستمی به نام «قضیه راه حل اول و راه حل دوم» را دیده‌اید که در آن عده‌ای صاحب‌نظر از جمله دکتر شکوهی بحث و گفت‌وگو راجع به رفتار یک دانش‌آموز خاطی دارند. در آنجا شکوهی می‌گوید ایراد از دانش‌آموز نیست، از معلم است. از چه باب؟ از این باب که اگر دانش‌آموز در کلاس خوابید من معلم مقصرم که نتوانسته‌ام طوری تدریس کنم که او خوابش نبرد. شکوهی درس‌های سنگینی می‌داد. قصه درس نمی‌داد. مثلاً اصول و

دکتر شکوهی از معلم‌هایی بود که نمی‌شد شما در کلاس او حضور پیدا کنید و تأثیر نپذیرید و این را من «واقعۀ» نامیده‌ام. در حقیقت واقعۀ چیزی است که وقتی شما با او روبه‌رو می‌شوید برای همیشه در ذهنتان می‌ماند



آن هم تا حدی به لطف این بود که با سینما و ادبیات آشنا بودم. این را هم که تا حالا نگفتم‌ام می‌گویم که به نحوی این روایت، گونه‌ای از سبک شکوهی هم بود. دکتر شکوهی هم همین جور داستان تعریف می‌کرد.

۶ پس در واقع این سبک، که شما اسم آن را «پدیدارشناسی تجربه خود زیسته» گذاشته‌اید تحت تأثیر دکتر شکوهی قرار دارد.

○ شکوهی در آثار خود، دشواریاب، سنگین و بسیار ادبی می‌نوشت و خوانندگانش را گاهی با مشکل مواجه می‌کرد. با این حال، در کلاس، بسیار روان و قابل فهم درس می‌داد. کلاس‌های درس شکوهی به من ثابت کرد که می‌شود مطالب علمی را هم به صورت روایت گفت و این درسی است که من از ایشان گرفتم و بی‌تردید در سبک نگارش من از کتاب **کلاسی از جنس واقعۀ** هم بی‌تأثیر نبوده است. شاید کاری که من کردم این بود که این سبک روایت گونه را با تلفیقی از ادبیات و هنر نوشتن در هم آمیختم تا جایی که امروز خوانندگان کتاب آن را اثری خوش‌خوان و درس‌آموز می‌بینند. یک نکته جالب برای‌تان بگویم: روزی من در دانشکده علوم تربیتی در اتاقم نشسته بودم. یک دفعه دیدم دو نفر نظامی آمدند جلوی در. با خود گفتم: این‌ها اینجا چه کار می‌کنند؟! یکی از آن‌ها گفت: دکتر نیستانی؟ گفتم بله. مانده بودم که با من چه کار دارد. گفتم: بفرمایید. گفت. آمدیم اگر هست صد جلد کتاب «کلاسی از جنس واقعۀ» را به ما بدهید. گفتم می‌خواهید چه کار؟ اینکه به درد نظامی‌ها نمی‌خورد! گفت: «نه، مربی ما گفته که این کتاب به درد مربی‌ها می‌خورد. چون در آن اصولی هست که مربی‌ها باید رعایت کنند در کارشان» منظورم این است که این‌ها همه نشان می‌دهد که روایت اگر به خوبی سر و سامان بگیرد به فهم مطالب عمیق کمک می‌کند.

۶ این روش شما، یعنی روش «پدیدارشناسی تجربه خود زیسته» چه قدر به کار معلم‌ها می‌آید؟

○ اتفاقاً یکی از حلقه‌های مفقوده در حوزه معلمی، ندانستن همین روش است. بسیاری از معلم‌ها نمی‌دانند چگونه از تجربیات گذشته خودشان بهره ببرند. مثلاً کسی ۳۰ سال معلم است و تجربه‌های بسیار نابي هم دارد ولی از خودش هیچ چیز برای دیگران یا آیندگان به یادگار نمی‌گذارد. فقط می‌گوید من مدیر خوبی بودم! امروز نوشتن تجربه‌های زیسته خود می‌تواند درس‌های بزرگی برای دیگران و آیندگان داشته باشد. اصلاً «اقدام‌پژوهی» که آموزش و پرورش موفق نشد آن را به سرانجامی برساند. یعنی همین، البته از یک نگاه دیگر. متأسفانه ما در ایده‌پردازی خوبیم اما در تبدیل ایده به عمل ضعیف هستیم.

۶ شما در این خصوص چه توصیه‌ای برای معلم‌ها دارید؟

○ من توصیه خیلی ساده‌ای دارم به حتی کسانی که قلم ندارند، یعنی نویسندگی‌شان ضعیف است. می‌گویم شروع کنند به نوشتن تجربه‌های زیسته خودشان، البته تا می‌توانند تجربه خود را محدود کنند چون اگر آن را گسترش بدهند فرصت عمیق شدن را پیدا نمی‌کنند. کم‌کم متوجه خواهند شد که همین نوشتن آن‌ها را به تفکر وامی‌دارد. نویسندۀها می‌دانند که فکر نویسندۀها بعد از نوشتن ارتقا پیدا می‌کند. وقتی چیزی خوب نوشته شود خودبه‌خود در ذهن پرورش پیدا می‌کند. البته باید در کنار نوشتن، خواندن هم باشد: ادبیات، قصه، دیدن فیلم و ... چون همان‌طور که گفتم یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های ما در حوزه علوم انسانی این است که نویسندگان این حوزه‌ها از نظر ادبیات عمومی ضعیف‌اند. مثلاً فلان نویسندۀ تاریخ می‌نویسد ولی، ادبیات نمی‌داند، حتی جغرافی نمی‌داند. ما زمانی می‌توانیم در تاریخ عمیق شویم که جامعه‌شناسی و فلسفه را هم بفهمیم. پدیده‌های انسانی به هم وابسته‌اند. شکوهی نمونه خوبی بود. یک هنرمند بود. اطلاعات ادبی داشت، اطلاعات جامعه‌شناسی داشت، اطلاعات سیاسی داشت، و از همه این‌ها استفاده می‌کرد.

۶ آقای دکتر نیستانی! می‌دانیم که دکتر شکوهی، دانش‌آموخته دانشسرای مقدماتی بود و شما لابد می‌دانید که، البته قبل از انقلاب، طی چند دهه، بعضی از بهترین معلم‌ها و استادها از این دانشسراها بیرون آمدند، چون برنامه‌های آن‌ها منظم و با کیفیت بود. دکتر شکوهی خودش هم در دانشسرای مقدماتی درس خواند و بعد به مدارج بالاتر رسید. آیا او در کلاس‌هایش از دانشسرا هم چیزی می‌گفت.

○ بله، اتفاقاً بخش بزرگی از تجربیات او که برای ما می‌گفت از دانشسرا بود. خوب شد این را گفتید. متأسفانه تربیت معلم‌های امروز ما دیگر آن تربیت معلم‌های گذشته نیستند. من حتی فکر می‌کنم که الان هم در دانشگاه فرهنگیان دارند معلم‌ان صفر را انتخاب می‌کنند. مثلاً می‌آیند کسی را برای استادی انتخاب می‌کنند که دکترای شیمی دارد و این بزرگ‌ترین خطاست. استاد تربیت معلم حتماً باید معلم بوده باشد. مرا نمی‌توانید ببرید تربیت معلم بگذارید به جای معلم علوم اجتماعی، کسی می‌تواند استاد علوم اجتماعی در دانشگاه فرهنگیان باشد که خودش قبلاً معلم بوده باشد.

۶ با تشکر از شما که این فرصت را در اختیار مجله قرار دادید.

معلم فرشته خوی ما

فاطمه رمضان*



* پی‌نوشت‌ها

- * معاون دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی و از دانشجویان دکتر شکوهی
- ۱. شکوهی، تعلیم و تربیت و مراحل آن، ص ۶
- ۲. به تعبیر دکتر شکوهی اگر در تربیت انسان در مراحل اساسی رشد کوتاهی شود، از آدمیت دور و به بهانه نزدیک می‌شود و اگر از شرایط تربیتی مناسب برخوردار شود، فرشته‌خو می‌گردد. شکوهی، (۱۳۸۱)، ص ۱۷.
- ۳. شکوهی، (۱۳۷۰)، ص ۹۵.
- ۴. همان، ص ۹۶.
- ۵. همان، ص ۹۷.
- ۶. همان، ص ۱۳۵.
- ۷. «اصول تعلیم و تربیت مربیان را ابزاری است که با استفاده از آن می‌توانند به‌موقع و در عین حال، با روشن‌بینی کافی تصمیم بگیرند و وظایف تربیتی خود را به‌نحو رضایت‌بخشی انجام دهند»، شکوهی (۱۳۸۱)، ص ۸۴.
- ۸. همان، ص ۸۹-۸۴.
- ۹. مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۹۷.

منابع

- شکوهی، غلامحسین، **تعلیم و تربیت و مراحل آن**، (۱۳۸۱)، چاپ هجدهم، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد
- _____، **مبانی و اصول آموزش و پرورش**، (۱۳۷۰)، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد

«تربیت عمل عمدی فردی رشید است که می‌خواهد رشد را در فردی که فاقد، ولی قابل آن است، تسهیل کند»^۱.

عبارت بالا بارها بر زبان استاد بزرگ تعلیم و تربیت ایران، دکتر غلامحسین شکوهی، جاری شده و در نوشته‌های ارزشمند وی آمده است. کسانی همچون من، که افتخار شاگردی استاد را داشته‌اند، اغلب، منش و شخصیت ایشان را مصداق تام این عبارت یافته‌اند. دکتر شکوهی، که از او به معلم فرشته‌خو تعبیر کرده‌ام^۲، همچنین تربیت را «تأثیر گذاشتن بر طبیعت برای درآوردن آن به صورتی معنوی و روحانی»^۳ می‌داند و معتقد است «عمل و تأثیر گذاشتن بر دیگران، تأثیر وجدانی تحت تأثیر وجدانی دیگر، فقط وقتی امکان‌پذیر است که آن کس که درصدد اعمال آن است نظام توقعات خود و ضرورت‌های مورد نظر را به صورت تحقق‌یافته در وجود خویش داشته باشد، به قسمی که بتواند سرمشق قرار گیرد و مورد تربیت، آرزوهایش را در او تحقق یافته ببیند؛ یا لاقلاً با مشاهده او چنین احساسی داشته باشد»^۴. بنابراین تعجبی ندارد اگر شاگردان استاد از سر ارادت آرزومند قرار گرفتن در راهی باشند که او طی کرده و طالب دستیابی به رشدی باشند که در وی دیده‌اند! «زیرا تربیت تماسی بیرونی نیست؛ بلکه اختلاط عمیق و اجتماع صمیمانه دو وجدان است: وجدان تحول یافته که به شکل غایت تجلی می‌کند و وجدان نوری که کم‌کم پی می‌برد که در درون خود مشتاق همین هدف است»^۵.

در یک کلام، آنچه درس دکتر شکوهی را مؤثر و شاگردان را مشتاق آموختن و عمل می‌کرد، یگانگی قول و فعل او بود. آنچه می‌گفت، یافته‌هایی یقینی بود که قبل از هر چیز در زندگی و رفتار و کلام خود استاد اثر گذاشته بود. همچنان که خود نیز تصریح کرده است: «منشأ و اصل رفتار معلم محصول نوع بینش و اطلاعات و عقاید و آرزوها و ایمان اوست»^۶. به‌عنوان نمونه، تجلی آنچه تحت عنوان «اصول تعلیم و تربیت»^۷ تدریس می‌کرد، در تمام حرکات و سکنات و برخوردهای ایشان با اطرافیان، به‌ویژه دانشجویان، به صورتی بارز و مشخص قابل

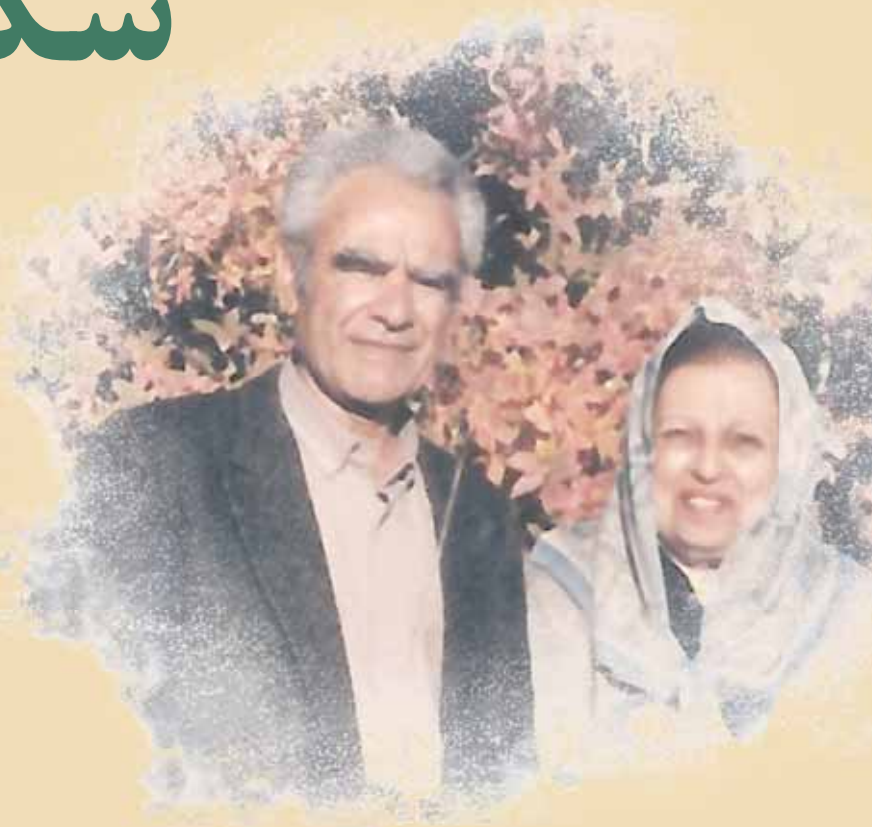
مشاهده بود. وی به تفصیل از اصل فعالیت و اصل کمال، اصل حریت و اصل سندیت، اصل تفرد و اصل اجتماع می‌گفت؛ اصولی که به لحاظ تنازع و تناقضی که دوبه‌دو دارند، تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها تنها از افراد باتجربه و باریک‌بین برمی‌آید^۸ و استاد، نمونه‌ای کامل از این افراد بود که هر کدام را بجا مورد استفاده قرار می‌داد.

اعتدال و ثبات در رفتار، مجموعه‌ای از صفات و خلقیاتی چون آرامش، متانت، صلابت، ادب، تواضع، نظم، باور به گفته‌ها و شجاعت و صراحت در کلام را به اقتضا و کاملاً به‌جا در معرض ذهن و جان مخاطبان قرار می‌داد. استاد اگر چه کم می‌خندید، بداخلاق نبود. اقتدار و صلابت در عین احترام و ادب منش وی بود. کم‌حرف بود ولی به هنگام تدریس تمام قدرت کلام و هیجانات و حرکات دست و چهره و بدن را برای رساندن پیام به کار می‌گرفت. باور عمیق او به آنچه می‌گفت، زمینه‌ساز اصلی فهم و باور مخاطب بود و نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی که می‌آورد اعتقاد وی به عملی بودن آن‌ها را تقویت می‌کرد. زندگی شخصی، تحصیلی و حرفه‌ای استاد سرشار از تجربیات سازنده بود و نقل‌شان وسیله‌ای برای روشن‌تر شدن کلام و مباحث ایشان. خاطرات زندگی استاد گویی همواره جلوی چشم ایشان بود. این خاطرات چون با بیان شیوا و توأم با هیجان خاص استاد همراه می‌شدند، در ذهن و جان شنوندگان هم جان می‌گرفتند و کمک می‌کردند تا مطالب بهتر فهم شود. با این حال، تجارب و اطلاعات فراوان استاد، ایشان را از مطالعه مستمر برای برگزاری کلاس‌هایی که بارها تکرار شده بود بی‌نیاز نمی‌کرد. او همیشه در کتابخانه و یا اتاق خود مشغول مطالعه بود و ... در یک کلام، استاد ما، دکتر شکوهی، مشتاق رشد تک‌تک شاگردان خود بود و با جان و دل آنچه را در تسهیل این مسیر مقدور می‌دید، نثار ایشان می‌کرد؛ چه خود گفته است: «عمل تربیتی فقط به نسبتی که به عشق‌ورزی و محبت شبیه شود، صورت واقعی پیدا می‌کند»^۹. یاد استاد در دل و جان دانش‌جویان او، که همه فرزندان این کشورند، پایدار و عاقبت همه قرین خیر و خوبی باد!

استاد ما شکوهی

شهین ایروانی

عضو هیئت علمی گروه فلسفه
تعلیم و تربیت دانشگاه تهران



حضور نداشتند.

به عقب باز گردم. در نیم سال سوم تحصیلی دوره دکتری ما (زمستان ۱۳۷۱) بود که دکتر شکوهی تدریس درسی با عنوان «مربیان بزرگ» را برای ما بر عهده گرفتند. بنا به اظهار مسئولان دانشکده، دکتر شکوهی معمولاً مایل به تدریس در دوره تحصیلات تکمیلی کارشناسی ارشد و دکتری نبود، چرا که ایشان عقیده داشت هم دوره کارشناسی و همدانشجویان دوره های کارشناسی اهمیت بیشتری نسبت به دوره های بالاتر دارند. اما به هر حال، این بار، استاد تدریس درس مربیان بزرگ را برای دانشجویان دکتری فلسفه تعلیم و تربیت پذیرفته بود.

کلاس ما فقط دو نفر دانشجو داشت! من و همکلاسی من سید جمال سجادی؛ معلمی که پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش، در آزمون دکتری دانشگاه تهران شرکت کرده و قبول شده بود و آن گونه که اظهار می داشت سابقه مدرک کارشناسی ارشد او هم سن ما بود و خود نیز چند سالی از پدر من بزرگ تر بود.^۱

استاد شکوهی کلاس ما را در حالی آغاز کرد که شرایط جسمی وی رو به افول بود و تنفس در هوای تهران مایه آزار وی شده بود. با آن شرایط شاید تحمل دو ساعت کلاس بحث و گفت و گو برایشان دشوار

اوایل همین دوره بود که شاهد برگزاری مراسمی با عنوان جشن پنجاهمین سال فعالیت های آموزشی دکتر شکوهی شدم و از ایشان سخنانی را، نه چندان طولانی، شنیدم که پر از دغدغه تعلیم و تربیت در مدرسه بود. شگفت زده شدم وقتی شنیدم دکتر شکوهی از اوایل دهه بیست شمسی فعالیت های آموزشی خود را آغاز کرده است. بعدها زمانی که عضو هیئت علمی دانشکده شدم، در اواسط دهه هشتاد، بار دیگر از ایشان به عنوان یکی از اساتید پیش کسوت دانشکده تجلیل شد؛ اما این بار ایشان به دلیل بیماری در مراسم

نام استاد را اولین بار به عنوان وزیر آموزش و پرورش دولت موقت انقلاب اسلامی شنیدم و بعد از آن بود که نام او بر روی کتاب هایش نظرم را بیشتر جلب کرد: «مربیان بزرگ»؛ تألیف ژان شاتو و تعلیم و تربیت؛ اثر کانت که ترجمه های دکتر شکوهی بود و مبانی و اصول آموزش و پرورش و نیز تعلیم و تربیت و مراحل آن، از تألیفات او. گذشت تا اینکه پس از ورود به دوره دکتری (از بهمن ماه ۱۳۷۰) در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، برای اولین بار با ایشان در راهروهای دانشکده مواجه شدم. در

بود، اما من، شاید به دلیل ناپختگی یا عطش دانستن، در کلاس مدام در بحث و مجادله با استاد بودم و گاهی حتی ایشان را تا اتاق شان همراهی می کردم و در آنجا نیز کماکان به بحث ادامه می دادم. شگفت اینکه یادم نمی آید که ایشان یک بار ابراز خستگی یا ناخرسندی کرده باشند.

یکی از یافته های من در آن کلاس، نسبتی بود که میان اندیشه های ابن طفیل، فیلسوف قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی، با آرای ژان ژاک روسو، قرن هجدهم، یافتیم و آن این بود که هر آنچه روسو در تأثیر طبیعت به عنوان مربی انسان و جامعه به عنوان عامل تخریب انسان، در امیل، مطرح کرده بود، شش قرن پیش تر در کتاب **حی ابن یقظان** (یعنی زنده بیدار) مطرح شده بود. ابن طفیل استاد **ابن رشد**، فیلسوف و شارح بزرگ آثار **ارسطو**، در اندلس زندگی می کرد. اندلس، که ایالتی در جنوب اسپانیای امروز است، در عصر تمدن اسلامی محل ترجمه و انتقال آثار فیلسوفان و دانشمندان اسلامی به اروپا بود. ابن طفیل در کتاب خود نشان می دهد که چگونه نوزادی که در جزیره ای تنها افتاده توسط حیوانات تحت مراقبت قرار می گیرد و بزرگ می شود و به تدریج مراتب شناخت و معرفت و نیز رشد انسانی را طوری طی می کند که به مرتبه فناء فی الله می رسد. اما آن گاه که عده ای حی ابن یقظان را می یابند و او را وارد جامعه انسانی می کنند، او می بیند که جامعه انسانی موجب تخریب شخصیت انسان هاست، لذا به همراه کسی که او را در جزیره اش یافته و مرید او شده بود، برای گریز از این آسیب ها، بی سروصدا به جزیره خود باز می گردد و عمر را به عبادت خداوند می گذراند.

روسو نیز چنین دیدگاهی دارد. او در کتاب معروف خود، **امیل**، با اعلام اینکه طبیعت بهترین مربی انسان است، کودکی به نام امیل را از خردسالی از دامان خانواده جدا می کند و او را تا نوجوانی در دامان طبیعت، بدون مداخله در روند آموزش و یادگیری وی، تحت مراقبت قرار می دهد.

روسو جامعه و حتی خانواده را موجب تخریب طبیعت پاک کودک می داند و به تربیت سلبی، یعنی تربیت از طریق عدم دخالت در روند طبیعی رشد کودک، معتقد است و لذا دامن طبیعت را بهترین مربی و بهترین مکان برای یادگیری کودک می داند. این همان دیدگاهی است که در قرن هجدهم «**انقلاب کوپرنیکی در تعلیم و تربیت**» نامیده شده است، یعنی اینکه کودک و ویژگی های او محور آموزش و تعیین کننده روش و محتوای آموزش است نه معلم. این دیدگاهی است که بنیان نظریات تربیتی در جهان جدید محسوب می شود، طوری که به جرئت می توان گفت که هیچ دیدگاه تربیتی پس از روسو نیست که از نظریه طبیعت گرای او الهام نگرفته باشد.

آموخته هایی از این دست روشن می کند که ما باید به نظریات و دیدگاه ها عمیق تر بنگریم و از شیفتگی و تحسین دیدگاه ها - از هر کس که باشد - فراتر رفته و به ریشه ها بپردازیم و به ویژه به داشته های خویش و گذشته فرهنگی - علمی و تمدنی خود توجهی جدی داشته باشیم.

بگذریم. من پس از اتمام درس های دوره آموزشی دکتری، دغدغه های خود را در یافتن علت عدم تحقق نظریه های تربیتی در عمل (در ایران) با دکتر شکوهی در میان گذاشتم. جلساتی با هم گفت و گو کردیم و قرار اولیه ای گذاردیم تا ایشان استاد راهنمای رساله دکتری اینجانب باشند؛ اما متأسفانه استاد به دلیل مشکلات تنفسی مجبور شدند تهران را ترک کنند و به بیرجند بروند و من از همراهی ایشان ناکام ماندم. یادم هست که یکی از این جلسات گفت و گو، روز چهاردهم فروردین ماه بود؛ یعنی اولین روز حضور در دانشکده پس از تعطیلات نوروزی که معمولاً روز دید و بازدید است. استاد وقتی دید رفت و آمد همکاران در اتاق ایشان مزاحم گفت و گو می ماست، به من گفتند برای ادامه صحبت به کتابخانه برویم تا رفت و آمدها مانع گفت و گوها نشود. برای من، معنای این رفتار استاد در آن روز

خاص و ترجیح گفت و گو با دانشجو بر گپ و گفت با دوستان و همکاران، آن بود که باید برای یک استاد، همواره دانشجو و فعالیت های علمی او در اولویت باشد.

اینک پس از سال ها وقتی به دوره های دانشجویی خود فکر می کنم، احساس می کنم که اساتید در تمامی مقاطع تأثیری دوگانه بر دانشجویان خود دارند. یکی آنچه مربوط به آموزش و مباحث درسی است. در این باره، تردیدی نیست که هرچه عمق دانش استاد بیشتر باشد، صرف نظر از روش انتخابی برای آموزش، امکان یادگیری عمیق تر را برای دانش آموز و دانشجو فراهم می کند. اما از این عمیق تر، به ویژه برای کسانی که بعدها خود معلم یا استاد می شوند، تأثیری است که از حضور استاد می گیرند و این همان است که از آن به «نفس استاد» یاد می شود. این استادان، گویی روح خود را در کالبد دانشجویان خود می دمند، و هرچه این نفس گرم تر باشد، دانشجو و دانش آموز را شکوفاتر می سازد و خود به الگویی برای معلمان و اساتید آینده تبدیل می شود.

با اغراق و زیاده گویی مخالفم و استادم را به عرش نمی برم؛ اما وظیفه من است تا در جایگاه یک دانشجو از اساتیدی همچون **استاد دکتر شکوهی، استاد علامه محمدتقی جعفری، دکتر علی محمد کاردان، دکتر محمدعلی طوسی و دکتر علی شریعتمداری** به نیکی یاد کنم. ایشان را به دلیل پذیرش من و تحمل خامی هایم در کلاس ها و فرصتی که برای رشد و ارتقای علمی ام فراهم کردند، قدر می شناسم و خداوند را به خاطر شاگردی ایشان سپاس می گویم.

امروز من در همان دانشکده مدرس همان درس برای دانشجویان دوره دکتری هستم و لذا به خود تذکر می دهم که باید، به عنوان کسی که رسالت استاد شکوهی را بر عهده گرفته است، وظیفه دارم برای رضایت استاد حتی قدمی پیش تر نهم و وظایف آموزشی - پژوهشی را آن گونه که اقتضای رسالت علمی و حق بندگی است، ادا کنم.

* پی نوشت

۱. آقای دکتر سیدجمال سجادی از شهرستان نوشهر، در آن زمان در دانشگاه آزاد شهرستان نوشهر به تدریس اشتغال داشتند و من سال هاست که از ایشان بی خبر و البته در آرزوی خبر یا تماسی از سوی ایشان هستم.



تعلیم و تربیت
امانوئل کانت

ترجمه: دکتر غلامحسین شکوهی
ناشر: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲

تعلیم و تربیت و کانت

جعفر ربانی

که نقص تربیت در بزرگسالان (معلمان و مربیان) سبب می‌شود آن‌ها خود مربیان خوبی برای نوآموزان نباشند. در واقع همین است راز چرخه معیوب تربیت که در بعضی جوامع، و از جمله جامعه ما، پیوسته ادامه می‌یابد و مانع رشد و ترقی مستمر یک جمعیت یا ملت می‌شود.

در همین مقدمه است که به آن جمله کلیدی و طلایی کانت، که در ابتدای مقاله به آن اشاره شد می‌رسیم: «در بین ابداعات بشر دوتاشان از بقیه مشکل‌تر است، هنر مملکت‌داری و حکومت و هنر تعلیم و تربیت؛ و مردم هنوز درباره معنای واقعی این دو اختلاف دارند» (ص ۸).

در مقدمه همچنین نکته‌هایی وجود دارد که به طرز غریبی، مشابه آن‌ها را در سخن بزرگان دین و ادب خودمان مشاهده می‌کنیم. برای مثال، به جز آنچه قبلاً در مورد سعدی اشاره شد، وقتی کانت می‌گوید: «جوانه‌های رشد نیافته زیادی در سرشت آدمی نهفته است، بر ماست که موجبات رشد آن‌ها را با توسعه استعدادهای طبیعی آدمی در ابعاد بایسته‌اش فراهم کنیم» (ص ۶) مشابهت دارد با این سخن علی‌امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه که در بیان هدف رسالت پیامبران می‌فرماید: «لِیُثْبِرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ» یعنی خدا پیامبران را فرستاد تا دفینه‌ها و گنجینه‌های عقلی بشری را باز بگشایند و نمونه دیگر: بسیار شنیده‌ایم این سخن منسوب به پیامبر (ص) یا علی (ع) را که گفته‌اند فرزندان خود را برای زمان آینده تربیت کنید. اکنون کانت می‌گوید: «والدین معمولاً فرزندان خود را چنان تربیت می‌کنند که نتوانند خود را

سخن اصلی کانت در مقدمه کتاب، پس از مقایسه انسان و حیوان، این است که «آدمی تنها مخلوقی است که به تعلیم و تربیت نیازمند است». در پی همین سخن او انضباط را شرط اصلی، بلکه رکن اساسی تعلیم و تربیت می‌داند و حتی به گونه‌ای به سخت‌گیری و تحدید آزادی خود عقیده‌مند می‌شود. می‌گوید: «عشق به آزادی چنان در طبع آدمی قوی است که اگر هر چه زودتر مورد تأدیب قرار نگیرد تغییر شخصیت او در مراحل بعدی زندگی دشوار خواهد بود» و این یادآور سخن معروف سعدی در گلستان است که می‌فرماید:

هر که در خردی‌اش ادب نکنند
در بزرگی فلاح ازو برخاست

چوب‌تر را چنان که خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست

می‌بینیم که این فیلسوف دوران «مدرن»، چگونه یکی از اصول تربیت در عصر «سنت» را - که همان سخت‌گیری و کنترل است و تقریباً در همه نظام‌های تربیتی قدیم معتبر بوده از ارکان نظریه تربیتی خود قرار می‌دهد. این را هم اضافه کنیم که به نظر نگارنده، بازتاب اعتقاد کانت بر لزوم تحدید آزادی را - که البته منظور او از آزادی طبیعی و نفسانی است نه آزادی سیاسی و اجتماعی - می‌توان در تربیت امروز ملت آلمان مشاهده کرد؛ چه می‌دانیم که آلمانی‌ها یکی از منضبط‌ترین ملت‌های جهان به‌شمار می‌روند.

مطلب دیگری که کانت در مقدمه کتاب، یادآور می‌شود این است که «آدمی به‌وسیله آدمی، یعنی به دست افراد تربیت شده، تربیت می‌شود» و از اینجا نتیجه می‌گیرد

از امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) فیلسوف قرن نوزدهم آلمان سخنی مشهور به جامانده به این مضمون که «در جهان دو کار از همه کارها سخت‌تر است، یکی حکومت و دیگری تربیت». همین سخن کوتاه کافی است تا به جایگاه بلند انسان و تربیت او در نگاه این فیلسوف بزرگ قرون جدید واقف شویم. کتاب تعلیم و تربیت بازتاب همین نگاه است و ما می‌کشیم در این نوشتار معلمان و مربیان عزیز را با آن آشنا سازیم.

نخستین نکته قابل ذکر در خصوص «کانت» و «تعلیم و تربیت» این است که بدانیم امانوئل کانت اساساً یک فیلسوف است و نه مربی یا استاد تعلیم و تربیت آن گونه که مثلاً روسو، پستالوزی، کمینیوس و دیگران بوده‌اند، بنابراین تعلیم و تربیت در کنار کار اساسی کانت، یعنی فلسفه، امری فرعی و جانبی به حساب می‌آید. این نکته‌ای است که دکتر شکوهی نیز در مقدمه خود بر ترجمه کتاب یادآور شده است، اما آنچه موجب شگفتی است اینکه کتاب کانت، برخلاف نویسندگانش که فیلسوف است، چندان فیلسوفانه نوشته نشده بلکه بیشتر به کتابی می‌ماند که یک مربی بزرگ به‌عنوان راهکار و دستورالعمل نوشته باشد. برعکس این امر، مقدمه دکتر شکوهی، که خود استاد و مربی تعلیم و تربیت است، بر این ترجمه، بیشتر رنگ‌وبوی فیلسوفانه دارد تا اینکه حاوی دستورات عملی یک مربی باشد.

تعلیم و تربیت کانت کتابی نسبتاً کم‌حجم، حدود ۸۰ صفحه و شامل یک مقدمه و پنج فصل، به این ترتیب است: تربیت بدنی، آموزش (فرهنگ)، پرورش ذهن، تربیت اخلاقی و تربیت عملی.

با شرایط زندگی کنونی، هر چقدر هم وضع جهان بد باشد سازگار کنند؛ و حال آنکه باید به آنان تعلیم و تربیتی چنان برتر از این داده شود که به یاری آن بتوان اوضاع و احوال زندگی را در آینده بهبود بخشید». (ص ۹) از مقدمه به همین اندازه بسنده می‌کنیم و می‌پردازیم به معرفی فصول کتاب.

کانت قبل از هر چیز تربیت‌بدنی را مورد بحث قرار داده و موضوعاتی چون مراقبت از نوزاد، خوراک، پوشاک، بازی، راه رفتن، استفاده درست از اعضای بدن، عادت دادن، خوابیدن، پرورش حواس، بینایی، شنوایی و ... کار کردن، پرورش احساسات و تمایلات بچه‌ها را البته نه به تفصیل بلکه به اشاره و مختصر مورد بررسی قرار داده است. از این‌رو سخنان و نظرات او را باید دانش عمومی در خصوص تعلیم و تربیت تلقی کرد نه دانش تخصصی. چرا که می‌دانیم امروز که حدود ۲۰۰ سال از درگذشت کانت می‌گذرد، علوم تربیتی آنچنان گسترش یافته است که در هر یک از موضوعات فوق صاحب‌نظران بسیار آمده‌اند و دقایق این امور را در تحقیقات و پژوهش‌های خود روشن کرده‌اند.

در همین فصل، کانت بر موضوعی دست می‌گذارد که اگرچه کلی است اما از یک نظر، رکن اساسی تربیت است. می‌گوید: «عشق به تن‌پروری از همه بیماری‌های دوران حیات زیان‌آورتر است.» (ص ۳۵) می‌بینیم که او تن‌پروری را «بیماری» تلقی می‌کند، از این روست که ادامه می‌دهد: «کارآموزی کودک از خردسالی حائز اهمیت فراوان است. چنانچه به کودکان آزادی بیش از حد داده نشود بچه‌ها طبعاً شیفته سرگرمی‌های خسته‌کننده و عاشق اشتغالاتی که نیروی زیاد می‌برد هستند.» ملاحظه می‌شود که این نگاه کانت به «کار کودک» می‌تواند به کلی مغایر با دیدگاه‌ها و روش‌های امروزی در جهان باشد که معتقدند او لا‌باید به کودک آزادی داد و ثانیاً از کودک کار نخواست. حال اگر ملاحظه کنیم که ملت این فیلسوف هنوز هم یکی از پرکاربردترین و جدی‌ترین ملت‌ها در «کار کردن» است. آیا باید جانب کدام طرف را بگیریم؟ البته سخن کانت در این باره ادامه دارد؛ او شرط سخت‌گیری بر کودکان و به کار واداشتن آن‌ها را به هر قیمتی توصیه نمی‌کند بلکه ملاک او «عقلانی» عمل کردن

است. لذا ضمن اینکه می‌گوید به بچه‌ای که بی‌دلیل گریه می‌کند و زیاده‌خواه است توجه نشان ندهید اذعان دارد که: «درهم شکستن اراده کودک او را غلام صفت می‌کند، در حالی که مخالفت طبیعی وی را سر به‌راه می‌سازد.»

فرهنگ

فصل آموزش (فرهنگ) در این کتاب تا حدی ابهام‌آلود است و چه به‌جا بود اگر مترجم عالقدر کتاب توضیحی بر آن می‌افزود. کانت از یک‌سو می‌گوید: «بخش مثبت تربیت جسمی فرهنگ نامیده می‌شود. این بخش است که آدمی را از حیوانات متمایز می‌سازد. فرهنگ مخصوصاً شامل ورزش [ورزیدن] قوای ذهنی است.» (۳۷). سپس برخلاف این انتظار خواننده که باید از ویژگی‌های ذهن و چگونگی پرورش آن صحبت کند، وارد مباحث تربیت جسمانی می‌شود. مثلاً در بند شماره ۶۰ می‌گوید: «ورزش پرتاب، چه معیار ارزیابی آن مسافت پرتاب باشد چه دقت هدف‌گیری، دارای این مزیت اضافی است که حواس به‌ویژه حس بینایی را به کار می‌اندازد.» بگذریم.

پرورش ذهن

پرورش ذهن سومین نوع پرورش موردنظر کانت است. در تبیین منظور خود کانت در اینجا مطالب بسیاری را مطرح می‌سازد که البته پاره‌ای از آن‌ها متناقض به‌نظر می‌رسد و پاره‌ای نیز از نظر دانشمندان و مربیان امروز چندان اعتبار ندارد. مثلاً در مورد حافظه می‌گوید: «اصلی که می‌گوید دانش هر کس به قدر حافظه اوست کاملاً صحیح است. از این‌رو پرورش حافظه بسیار لازم است.» (ص ۴۸) اگر این حرف را مقایسه کنیم با آنچه در سال‌های اخیر، به‌ویژه در کشور ما «ترجیع‌بند» سخن بسیاری از صاحب‌نظران درباره حافظه قرار گرفته که حتی به افراط در «کوهش حافظه‌پروری» داد سخن داده‌اند، آنگاه باید به تأمل بنشینیم که سخن کانت امروز تا چه حد می‌تواند راهنمای ما به سوی تربیت براساس حافظه باشد! نمونه دیگر: کانت عقیده دارد که: «داستان خواندن برای بچه‌ها بدترین چیزهاست، چون فقط در زمان حال آنان را سرگرم می‌

کند و در آینده نمی‌توانند از آن استفاده کنند. خواندن داستان حافظه را تضعیف می‌کند چون حفظ کردن داستان‌ها برای بازگو کردن آن جهت دیگران مضحک است.» به‌نظر من می‌توان گفت برخی از این نظرات را کانت، ناظر بر پاره‌ای از معضلات آموزشی یا پرورشی جامعه آلمان در زمان خودش اظهار داشته است و نباید شمول داشته باشد.

تربیت اخلاقی

می‌رسیم به «تربیت اخلاقی» که بخش چهارم کتاب است. می‌دانیم که اخلاق و «وجدان اخلاقی» در منظومه فلسفی کانت جایگاه مهمی دارد، به‌طوری‌که این فیلسوف از این نظر نسبت به دیگر فلاسفه در جایگاهی ممتاز و متمایز قرار می‌گیرد. با وجود این، آنچه کانت درباره تربیت اخلاقی در کتاب خود مدنظر قرار داده فلسفه اخلاق نیست، بلکه اعمال و رفتار اخلاقی، آن هم عمدتاً در کودک است.

در این کتاب وی بر عناصری از اخلاق چون دروغ‌گویی، شخصیت کودک، فرمانبرداری، رعایت قانون، تکلیف‌مدار کردن کودک، تنبیه بدنی، وظیفه‌شناسی، صداقت و نیز قابلیت اجتماعی یا جامعه‌پذیری، تأکید می‌کند. وی معتقد است که «تربیت اخلاقی باید بر «اصول کلی» مبتنی باشد نه بر انضباط» چرا که اگر کودک براساس «اصول کلی» تربیت نشود «دستخوش محرک‌های متغیر زودگذر می‌شود» به عبارتی، کانت به اصول اخلاقی مطلق اعتقاد دارد که ثابت و پایدار است نه به اخلاق نسبی‌گرایانه، که اعتباری محدود و موقت دارد. به دنبال همین نظر است که وی تنبیه بدنی را به جد مخالف اخلاق و حتی مغایر با انضباط می‌داند و می‌گوید: «تقدس و تعالی اخلاق به پایه‌ای است که نباید با قرار دادن آن در ردیف انضباط از مقام آن بکاهیم» در نظر او برای اینکه این امر تحقق پیدا کند شرط اول تشکیل شخصیت است، زیرا شخصیت است که کودک را برای «عمل طبق اصول کلی» آماده می‌سازد.

به‌طور کلی نظر کانت در خصوص اخلاق، دارای وجهه نظر دینی است و این نکته‌ای است که دکتر شکوهی در مقدمه

یاد استاد

مجتبی بابایی



چقدر زود گذشت، تیرماه سال ۱۳۸۰ بود. وقتی استاد وارد کلاس شد، همه به احترام او ایستادند. وی آنقدر جذبه داشت که همه معلمان را وادار به ایستادن کند. از زیر ابروان پر پشت خود در دل همگی نفوذ کرده بود. با نازک بینی خاصی به همه نگاه می کرد. به نظر می رسید در دلش غوغایی است. انگار همه دغدغه های تعلیم و تربیت را یکجا به دوش می کشید. از همه گله مند بود؛ از معلم ها، از نظام آموزش و پرورش، از اولیا، از فضای آموزشی و... . انگار آمده بود به تنهایی تمام مشکلات را حل کند.

سرکلاس استاد شکوهی نمی شد به چیزی جز به خودش فکر کرد. همه توجه و تمرکز دانشجویان روی کلام استاد بود. با این که سن و سالی از او گذشته بود، نفوذ کلامش طوری بود که همه فکر می کردند هرچه استاد می گوید عین عمل است و می توان انجام داد. او در صحبت های خود بسیار از کلام بزرگان استفاده می کرد، گویی به تمام نظرات اساتید تعلیم و تربیت داخلی و خارجی احاطه کامل داشت.

استاد همیشه از کودک به عنوان انسانی مستقل و دارای ویژگی های خاص خود یاد می کرد. او وجود تفاوت های فردی در کودکان را اصلی انکار ناپذیر می دانست.

معتقد بود هم معلمان و هم دانش آموزان بسیار رحمت می کشند اما عجله آن ها در آموزش و یادگیری سبب می شود به نتیجه دلخواه نرسند. از این رو می گفت برای یاد دادن و یاد گرفتن و کسب نتیجه بهتر باید به کودکان فرصت داد تا مجال فکر کردن داشته باشند.

یکی از نگرانی های استاد شکوهی آموزش زبان به کودکانی بود که در اوج استعداد و شکوفایی، به اجبار والدین، باید زبان بیگانه بیاموزند. نظر خودش این بود که بهترین زمان یادگیری کودک را باید صرف فراگیری زبان مادری او، و ادبیات خودش کرد.

درس پایانی استاد، احترام به والدین، مخصوصاً به مادر، بود. او خود تمام موفقیت هایش را مرهون سخت گیری های مجذانه مادرش می دانست و همواره از او یاد می کرد.